

بِسْمِ
اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ



ریکانه خدا ۱۳۱

آمدی ضامن طراوت جهان باشی

فاطمه‌ای
که تو
یادمان
دادی

دل نوشته‌های فاطمی_مهدوی

رکانه خدایا ۱۳۱۱

نویسنده: محسن عباسی ولدی

ناشر: آیین فطرت

مدیر هنری و طراح جلد: سیدحسن موسی زاده

گرافیکست و صفحه آرا: سعید صفارنژاد

ویراستار و مشاور ادبی: زهیر توکلی

ارتباط با ناشر: ۰۲۵-۳۳۲۲۱۶۶۲

سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۱۵۱۵۱۰

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: عمران

نوبت چاپ: اول / بهار ۱۳۹۷

شمارگان: ۲۲۰۰ نسخه

قیمت: ۸۰۰۰ تومان

هماهنگی پخش: ۰۹۱۰۵۸۵۶۳۱۱

با ورود به سایت زیر و خرید اینترنتی یا ارسال نام کتاب به

سامانه پیامکی، کتاب را درب منزل تحویل بگیرید.

www.bookroom.ir

سامانه پیامکی: ۱۰۰۰۳۰۲۲

پایگاه اطلاع رسانی نویسنده:

www.abbasivaladi.ir

کلیه حقوق محفوظ است.

سرشناسه: عباسی ولدی، محسن، ۱۳۵۵ -

عنوان و نام پدیدآور:

فاطمه ای که تو یادمان دادی /

دل نوشته های فاطمی - مهدوی

نویسنده محسن عباسی ولدی.

مشخصات نشر: قم: آیین فطرت، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری:

۱۷۲ ص.: مصور (رنگی): ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س.م.

فروست: ریحانه خدا؛ ۳.

شابک: دوره: ۵ - ۴۷ - ۸۰۳۱ - ۶۰۰ - ۹۷۸؛

ح. ۳: - ۴۲ - ۸۰۳۱ - ۶۰۰ - ۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

عنوان دیگر: دل نوشته های فاطمی - مهدوی

موضوع: فاطمه زهرا علیها السلام؛ ۴۸ قبل از هجرت - ۱۱ ق.

موضوع: Fatimah Zahra, The Saint

موضوع: قطعه های ادبی فارسی -- قرن ۱۴

موضوع: * literary passage.persian -- 20 th century

رده بندی کنگره: ۱۳۹۷ ف ۲۳۶۵ ب / ۳ PIR ۸۱۴۸

رده بندی دیویی: ۸۶۲ / ۸۶۸ ف ۸

شماره کتابشناسی ملی: ۵۱۴۹۳۰۰

تقدیم

پنجاه بودن تو، روضه هزار و اندی ساله ما است
و بیداشت آرزوی مهر سب و روزمان
ما قبر هم مادری را که می بینیم
یاد تو می افیم و اسگ می ریزیم

در روزگار پنجاه بودن تو، ما سال ها و قرن ها است
که از زیارت قبور مادرهایمان شرمگینیم
اما پنجاه بودنت خود حق درمن بزرگ است برای ما.
تو بهتر از ماها که همه نشانه مان را دارند
هزار و اندی سال است که داری حق را نشان می دهی
تو ثابت کردی برای خدمت به حق
همیشه لازم نیست روی صحنه باشی
گاه پنجاهان ما با مشکوستان
بهتر از آشکارها حقیقت را فریاد می زنند.

تقدیم به مزار پنجاه مادر هستی، فاطمه زهرا (علیها السلام)



فهرست

- ۹ | **کوچهٔ اول:** فاطمه‌ای که تو یادمان دادی
- ۲۱ | **کوچهٔ دوم:** در قصهٔ مادرتو، مادر حلقهٔ ظالمانیم
- ۲۹ | **کوچهٔ سوم:** به راستی، اصل، حجاب است یا فاطمه ع؟
- ۳۹ | **کوچهٔ چهارم:** آیا می‌شود قبری ساخت از جنس پر؟
- ۴۵ | **کوچهٔ پنجم:** مگر می‌شود با بال زخمی پرواز کرد؟
- ۵۱ | **کوچهٔ ششم:** کبوتر بچه، لانه رانیم سوز کشید
- ۵۷ | **کوچهٔ هفتم:** اگر اشتباه می‌کنم، تو اصلاح کن
- ۶۳ | **کوچهٔ هشتم:** این دنیا بود که آمده بود پیش فاطمه ع
- ۶۹ | **کوچهٔ نهم:** مادر، پدر، خانه، خانواده
- ۷۷ | **کوچهٔ دهم:** از صبح تا شب کارمان شده یاد مادرتو.
- ۹۱ | **کوچهٔ یازدهم:** بگو گناهش چه بود؟
- ۱۴۹ | **کوچهٔ دوازدهم:** برو مادر، زودتر برو، بمانی برای چه؟

کوچهٔ اوّل

فاطمه‌ای که تو یادمان داری

کوچهٔ اوّل: فاطمه‌ای که تو یادمان داری





به جای مقدمه

چه قدر فرق است میان فاطمه‌ای که تو یادمان می‌دهی
و فاطمه‌ای که یادمان داده‌اند.
با فاطمه‌ای که ما یاد گرفته‌ایم
تنها می‌شود روضه‌های آتشین خواند و سوخت.
با فاطمه‌ای که تو یادمان می‌دهی
می‌شود خورشید شد و عالمی را گرم کرد.

عمر فاطمه ما هفتاد و پنج روز است
و دست بالا نود و پنج روز
اما فاطمه تو پیش از این که هیچ عالمی آفریده شود
آفریده شد و هنوز هم زنده است.
نور می‌افشاند
بر سر و روی عالمی که تاریکی
هوس حکومت بر آن دارد.

با فاطمه‌ای که ما داریم
می‌شود چند روزی در سال هم نشین شد
آن هم برای اشک ریختن و سینه زدن
اما فاطمه‌ تو، لحظه‌ای از زندگی جدا نمی‌شود.
با فاطمه‌ای که تو داری، تمام ایام سال، فاطمیّه است.

برای فاطمه‌ تو تنها نباید روضه گوش داد.
شنیدن روضه، بهانه‌ باز شدن گوش‌هاست
تا از مرام فاطمه علیها السلام بشنوند.
اشک ریختن برای فاطمه‌ تو
راه را باز می‌کند برای مثلِ نقل و نبات
جان ریختن روی سرش.

فاطمه‌ ما و فاطمه‌ تو هر دو میان در و دیوار مانده‌اند
اما فاطمه‌ تو، دیگر پشت درِ خانه‌ات نمانده
حال آن که فاطمه‌ ما سال‌هاست که پشت در مانده
و به خانه‌ ما راهی ندارد.

تو اشک می‌ریزی
هم برای فاطمه‌ میان در و دیوار مانده
هم برای فاطمه‌ای که سال‌هاست پشت در مانده
و به خانه‌مان راهش نمی‌دهیم.
بازوی فاطمه‌ تو کبود است و صورتش هم کبود
اما دیگر دلش از تو خون نیست.

فاطمه ما

هم بازویش کبود است، هم صورتش
هم دلی دارد که از ما دریای خون شده آقا!

مزد رسالت جدّت را

ما با خون کردن دل دخترش داده‌ایم
و دشمنانش با کبود کردن بازو و صورتش.
این که قابل کتمان نیست، هست؟

فاطمه ما همیشه بیمار است

ولی فاطمه تو فقط چند روزی بیمار شد
تا بیماری‌اش سرمایه بیدار شدن یک عالم باشد.
وای به حال ما!

برای بیماری فاطمه عَلَيْهَا اشک ریختیم
و پس از آن خوابیدیم.

ما صورت فاطمه عَلَيْهَا را

با رنگ نیلی می‌شناسیم
که خیر از سیلی می‌دهد.

فاطمه تو هم سیلی خورده

اما صورت او خورشیدی است

که هم دنیا را نور می‌دهد، هم بهشت را.

چه قدر فرق است میان فاطمهٔ ما و فاطمهٔ تو!
ما راه رفتن فاطمه علیها السلام را
تنها با دستی که به کمر گرفته، می‌شناسیم
اما فاطمهٔ تو پهلو شکسته‌ای است که دست عالمی را می‌گیرد
و از جا بلند می‌کند و قدم به قدم راه می‌برد.
فاطمهٔ ما راه خانه‌اش را گم می‌کند
اما فاطمهٔ تو بلدچی راه زمین تا آسمان است.

ما گریه می‌کنیم
هم بر گریهٔ دمام فاطمه علیها السلام، هم بر فریادهای او در مسجد.
آری؛ ما اشک ریختن را خوب یاد گرفته‌ایم
اما فریاد زدن را نه.

ما با شنیدن غلاف شمشیر و تازیانه
یاد فاطمهٔ خویش می‌افتیم
اما تو با نام فاطمه علیها السلام نه این که یاد اینها نمی‌افتی
ولی پیش و پس از اینها
نام فاطمه علیها السلام تو را یاد خدا می‌اندازد و عظمتش
خدا و حکمتش، خدا و قدرتش
خدا و علم بی‌منتهایش، خدا و رحمت و وسعش.
تو نام خدا را هم که می‌شنوی
یاد فاطمه علیها السلام می‌افتی.
کسی نمی‌تواند جدایی بیندازد میان فاطمهٔ تو و خدای تو.



در خانه فاطمه ما یک بار سوخته
در خانه فاطمه تو هم یک بار
اما دل فاطمه تو از ما کباب است
و نمی‌دانم چرا بوی دل سوخته فاطمه عَلَيْهَا
به مشام ما نمی‌رسد!
همیشه نشسته‌ایم پای در سوخته
و آسمان آسمان اشک می‌باریم
و کسی نیست به ما بگوید:
در سوخته بیشتر گریه دارد یا دل سوخته؟

فاطمه ما غریب است در میان دشمنان.
کسی دوست ندارد صدای گریه‌اش را بشنود.
از خانه کوچ می‌کند به بیت الأحران.
فاطمه تو هم غریب است؛ اما در میان دوستان!

ما صدای فاطمه تو را نمی‌شنویم
صدایی که برای ما
باید از صدای خودمان شنیدنی‌تر باشد، اما نیست.
ما برای فاطمه خودمان دست‌ها را بالا می‌بریم
و محکم به سینه می‌کوبیم.
سینه‌مان که سرخ شد
دل‌مان خوش می‌شود.

برای فاطمه تو هم باید سینه زد
اما سینه‌ای که برای فاطمه تو سرخ شود
شکافته می‌شود برای میزبانی گوهرِ اسرار
و دل، صدفی می‌شود آرمیده
که اسرار را می‌شنود و امانتداری می‌کند.
سرخ شدن کجا و شکافتن؟
خوش شدن کجا و آرمیدن؟
چه قدر فرق می‌کند فاطمه تو با فاطمه ما!

فاطمه ما را شبانه غسل دادند
شبانه کفن کردند و شبانه به خاک سپردند.
فاطمه تو را هم شبانه غسل دادند
و کفن کردند و به خاک سپردند
اما ما نفهمیدیم این شبانه‌های تاریک
برای روشن ماندن شب و روز ما بود تا ابد.

فاطمه‌ای که ما داشتیم
پیش پایمان را هم روشن نکرد
ولی تو با شبانه‌های فاطمه‌ات
شب و روزت را
دیروز و امروز و فردایت را روشن کردی.
بی فاطمه تو اگر در آسمان باشی و کنار خورشید
در قعر سیاه‌چالی و مدفون شده در ظلمات.

فاطمه ما غریبانه تشییع شد، مثل فاطمه تو.
 تشییع غریبانه فاطمه ما
 بهانه‌ای است برای بیشتر اشک ریختن ما
 ولی تشییع غریبانه فاطمه تو
 راز بیرون آمدن تشییع فاطمی از حصار غربت است.
 تشییع غریبانه فاطمه تو، با شکوه‌ترین تشییع عالم است.
 مزار فاطمه ما پنهان است و ما در حسرت پیدا کردنش.
 مزار فاطمه تو هم پنهان است
 اما فاطمیون فاطمه تو
 بیش از آن که دنبال مزار پنهان فاطمه علیها السلام باشند
 پیرو مرام پیدای فاطمه‌اند.

بر فاطمه ما فقط می‌شود اشک ریخت
 ولی با فاطمه تو می‌شود زندگی کرد.
 با فاطمه ما فقط می‌شود نالید
 ولی با فاطمه تو می‌شود بارید.
 با فاطمه ما فقط می‌شود سینه زد
 با فاطمه تو می‌شود شیعه شد.
 با فاطمه ما شاید بشود امید شفاعت داشت
 با فاطمه تو می‌شود شفیع شد.
 با فاطمه ما می‌شود بندگی شیطان را هم کرد
 با فاطمه تو می‌شود خدایی کرد.

تو فاطمه‌ات را دادی به ما
ولی ما فاطمه‌ات را برگردانیم به تو.
فاطمه تو اگر بیاید در زندگی ما
باید از بیخ و بُن خراب کنیم بنای زندگی را و از نو بسازیم.
بگذار خوش باشیم با فاطمه خودمان!
که هم فال است و هم تماشا!

اَمانه!

ما فاطمه تو را می‌خواهیم!
فاطمه ما ساخته و هم ماست.
جز فاطمه تو، فاطمه‌ای نیست
و بی فاطمه عَلَيْهَا، زندگانی یک کابوس است.

فاطمه عَلَيْهَا، مثل خدای فاطمه عَلَيْهَا
یکی است و دو تا نیست.
اگر کسی به فاطمه دیگری جز فاطمه تو ایمان بیاورد
مشرک است و «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ»^۱.

و اگر کسی فاطمه تو را انکار کند
کافر است «وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ»^۲.

۱. سوره توبه (۹)، آیه ۲۸.

۲. سوره شوری (۴۲)، آیه ۲۶.

ما برای رهایی از نجاست شرک راهی نداریم
جز غرق شدن در دریای عظمت فاطمه تو
و برای رهایی از ظلمت کفر چاره‌ای نیست
جز محو شدن در نور فاطمه‌ای که تو به او ایمان داری.

فاطمه تو را می‌شود نگاه کرد و خدا را در او دید.
ما بی خدا با آرامش، غریبه‌ایم.
برای رسیدن به آرامش گم شده
مگر می‌شود جز به فاطمه تو اندیشید؟

مگر فاطمه علیها السلام، آرامش پدر نبود؟
و مگر سرمایه آرامش علی علیه السلام
نگریستن به روی ماه فاطمه علیها السلام نبود؟
و چه کسی نمی‌داند که وقتی فاطمه علیها السلام رفت
آرامش علی علیه السلام را با خودش برد؟

حالا که قلب آرامش حتی علی علیه السلام
در سینه فاطمه علیها السلام می‌تپد
چه طور می‌شود کسی خودش را
خاک پای غلام قنبر علی علیه السلام هم نداند
اما با کسی جز فاطمه علیها السلام آرام بگیرد؟

ما مضطربیم به فاطمه تو.
فاطمه تو باید همه زندگی ما باشد.
او هوای نفس کشیدن ماست.
مگر می شود نفس کشیدن
فقط بخشی از زندگی ما باشد؟
ما در خواب هم نفس می کشیم.
نفس کشیدن، نشانه حیات ماست.
بی فاطمه تو می میریم.
این حادثه ای که برای ما رخ داده
همان مردن بی فاطمه ع است.
هستیم؛ اما گویا نیستیم
هستیم؛ اما اگر نباشیم، بهتر است.
بودنمان را فایده ای نیست، مایه دردیست.
اگر برویم، یک درد از دنیا کم می شود...

کوچہ (۲۰۹)

در قصہ
ما در تو،
ما در حلقہ
ظالمانہ





مادر تو مظلوم است
به اندازه‌ای که ذهن ما
گنجایش فهمش را ندارد.
نه این که ما
شاهدان ظلم این قصه باشیم و بس.
نه! ما خودمان در حلقه ظالمان این قصه‌ایم.

ما در قصهٔ مادر تو مرگ را دیدیم
اما زندگی را نه.
احتضار را دیدیم
اما تولدی دوباره را نه.

رسم گریستن را یاد گرفتیم
اما رسم زیستن را نه.
مناجات شبانه را شنیدیم
اما «الجَارُ ثُمَّ الدَّارُ» را نه.

جان دادن او برای امام معصوم را دیدیم
اما اطاعت او از شوهر را نه.
ما فاطمه ع را عوض کردیم
تا نیازی به عوض شدن نداشته باشیم.

ما فاطمه ع را نماد اشک و آه قرار دادیم
و زیر پرچم عزایش پناه گرفتیم
به امید عیش این دنیا و نوش آن دنیا.

ما فاطمه ع را ق ط ع ه ق ط ع ه کردیم
و آن قطعه‌ای را برای خودمان برداشتیم
که دست به ترکیب زندگی مان نخورد.

این قطعه‌ای که ما برداشته‌ایم
جای زیادی نمی‌گیرد.
می‌شود گذاشتش روی طاقچه
یا نصبش کرد روی دیوار
حتّی می‌شود چسباند روی سینه!
و هر وقت که بخواهیم
می‌شود این قطعه را برداشت.

پایه زندگی ما
روی «فرهنگ فاطمه علیها السلام» بنا نشده
و در و دیوار و حتّی رونمای زندگی‌مان
رنگ فاطمه علیها السلام را ندارد.
اما هرچه دلت بخواهد
می‌توانیم از فاطمه علیها السلام حرف بزنیم.

تا وقتی که فاطمه علیها السلام برای حرف زدن است
طرفدار دارد و چه قدر هم!
اما «فاطمه علیها السلام برای زندگی»
چه بازار کسادی دارد!

راستی!

تو که گفتی:

«برای من در فاطمه عَلَيْهَا دختر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

اسوهٔ نیکویی است»

منظورت چه بود؟

یعنی تو هم ردپای فاطمه عَلَيْهَا را می‌گیری و می‌روی؟

تو هم پایت را می‌گذاری جای پای او؟

تو نقشهٔ زندگی‌ات را

بر اساس طرحی که فاطمه عَلَيْهَا ریخته، می‌کشی؟

تو هر کاری که فاطمه عَلَيْهَا بخواهد، می‌کنی؟

و هر کاری که خم به ابروی او بیاورد، کنار می‌گذاری؟

تو خودت الگوی انس و جنّ و فرشته‌ای

تو آن کسی هستی که خوبان عالم

نقش زندگی را از روی خم ابروی تو می‌کشند

پس این فاطمه عَلَيْهَا کیست که الگوی تو می‌شود

اما الگوی ما نه؟

خوش به حالت!
ایمان داری که رضای خدا در رضای فاطمه علیها السلام است.
باورت هست که خدا رضایت خویش را
گرهی محکم زده به قلب فاطمه علیها السلام
و ذره‌ای اگر قلب فاطمه علیها السلام، محزون شود
خشم خدا به جوش می‌آید
و می‌بینی که شادی قلب فاطمه علیها السلام
یعنی هلهله فرشته‌ها از خشنودی خدا.

لحظه‌ای به تو نگاه می‌کنم
که فاطمه علیها السلام را الگوی خویش کرده‌ای
لحظه‌ای به خدا
که فاطمه علیها السلام را مبدأ رضایت خویش قرار داده
و لحظه‌ای به فاطمه علیها السلام
که خدا هرچه خوبی را با او معنی بخشیده
و لحظه‌ای به خودم نگاه می‌کنم
با چشمانی تیز شده
به دنبال شباهتی میان خودم با فاطمه علیها السلام.

آتش وجدانم فرو نمی‌نشیند.
به دنبال راه فراری می‌گردم.
می‌خواهم توجیهی بتراشم برای فاصله‌ام با فاطمه علیها السلام.
تو هم کمک کن!

بین این دلیل چه طور است:
«من کجا و فاطمه علیها السلام؟»
خوب است؟
می‌شود با فؤاره این دلیل
آتشفشان وجدان را خاموش کرد؟

مگر دروغ می‌گوییم؟
فاطمه‌ای که الگوی توست
مگر می‌شود الگوی من هم باشد؟
اصلاً من کجا و تو؟

من خیلی که هنر داشته باشم
اشک ریختن برای فاطمه علیها السلام است.
زندگی کردن با فاطمه علیها السلام، هنر توست
اما زبانه‌های این آتش فریاد می‌زنند:
«اگر فاطمه علیها السلام نه، پس که؟»
و من مانده‌ام و پاسخ این پرسش:
«اگر فاطمه علیها السلام نه، پس که؟»

کوچہ سوہ

بہ راستی
اصل، حجاب
است یا
فاطمہ؟
علیہا
السلام





من عقیده‌ام را می‌گویم
حتی اگر مرا مروج فساد بخوانند.
ما حجاب را اصل قرار دادیم
و فاطمه علیها السلام را خرج حجاب کردیم.
این شد که زن را
هم از حجاب، فراری دادیم
هم از فاطمه علیها السلام.
حالا یکی هست راستش را به مردم بگوید؟
به راستی، اصل، حجاب است یا فاطمه علیها السلام؟

من در قیامت، فریاد شکایت سر خواهم داد
از کسانی که اصل را قربانی فرع کردند
یعنی فاطمه علیها السلام را بهانه تبلیغ حجاب قرار دادند.
اگر فاطمه علیها السلام را اصل قرار می دادیم
هم فاطمه علیها السلام را داشتیم، هم حجاب را.

زن باحجابی که فاطمه علیها السلام را ندارد
و بی حجابِ عریان
هر دو به دوزخ می افتند.

باشد!

مرا مخالف حجاب هم بدانید!
چیزی به قیامت نمانده.
همه هستیم و می بینیم.

ما می خواهیم زنانمان حجاب داشته باشند، همین!
اگر روزی برسد که زنانمان
همه با روپنده بیرون بیایند، آرام می گیریم.

نمی فهمیم که می شود حجاب داشت
اما فاطمه علیها السلام را نداشت
و نمی فهمیم که نمی شود فاطمه علیها السلام را داشت
اما حجاب را نداشت.

و باورمان هم این نبوده و نیست
که زنی که فاطمه علیها السلام را ندارد
اگر سر تا پایش هم پوشیده باشد
برای جامعه خطرناک تر از زنی است
که عریان راه می رود در خیابان ها.
دومی گنهکار است
اما اولی خودش گناه است.
برای آن که فرق گناهکار و گناه را بفهمی
فرق متنجس و نجس را در رساله بخوان.

آری!

ما فاطمه علیها السلام را اصل نمی دانیم
که این حرف ها را مبالغه می شماریم
و گوینده اش را شایسته تفسیر و تفجیر.

اما عقیده من آن است که انسان آفریده شده
تا به فاطمه علیها السلام برسد.
اگر همه خوبی های عالم در کسی جمع شود
ولی فاطمه علیها السلام را نداشته باشد
حتی قدمی به فلسفه آفرینش خویش نزدیک نشده.

آنهایی که حجاب را اصل می‌دانند
و فاطمه علیها السلام را خرج آن می‌کنند
باور ندارند که داشتن فاطمه علیها السلام
داشتن همه چیز است.

چه قدر می‌سوزم
که می‌بینم امروز مدّعیان دفاع از عفاف
این قدر توقعشان پایین است!

فاطمه علیها السلام هدیه و موهبت خدا بود به ما که آدم شویم
چه زن باشیم چه مرد.
اینها فاطمه علیها السلام را می‌خواهند
که تنها زن‌ها باحجاب شوند.

باورش برای شما اگر سخت است
برای من آسان است:
اگر زنان جامعه حجاب داشتند
این مدّعیان را کاری با فاطمه علیها السلام نبود.

در جامعه آرمانی آنان
وقتی مویی از زیر چادری بیرون آمد
نام فاطمه علیها السلام را باید به میان آورد.

باشد!

مرا کوچک شمارنده بی حجابی بدانید!

ملالی نیست!

حالا که قفل دهانم باز شده

بگذار این حرف‌ها را بزنم!

شاید با چوب تکفیر، دهانم را ببندند.

ما حجاب را به قدری بزرگ کردیم

که گویی زن اگر حجاب داشت

همه چیز دارد؛ حتی اگر زبانش آلوده باشد

به غیبت که بدتر از زناست!

و اگر حجاب نداشت، هیچ چیز ندارد

حتی اگر رو به قبله بایستد و سر به مهر بگذارد!

حجابی که خدا

علاقه و استعدادش را در فطرت انسان ذخیره کرده

این حجاب نیست.

اگر زنان را به این حجاب خواندیم

و دعوتمان را پس زدند

نباید تکفیرشان کرد

و هزار بار بدتر از آن

اگر فاطمه علیها السلام را خرج این حجاب کردیم

تا پایان عمر نباید سر از خاک توبه برداریم.